

(۱۹۱)
 مورخان تاریخ آن زمانه عقوبت توپخانه و هیراد همه سرداران تقسیم
 نمودند و بهادر خان و علوانه خان و راجه میرزا بنگه و گنور رام سینگه
 و دیگر بهادران جلالت کیش دست راست و چپ مورخه خاص
 و پادشاه زاده‌ها تعین گشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضه
 نهدل سواری خود جا دادند فی الجمله چنان لشکری آراسته و مستعد
 گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای نیلان صف ربا
 و سنان دشمن گذار مبارزان لعمه برق میزد - نوک هزار سوار موجودی
 معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید * بیت *
 زمانه شور * شمشیر عرض میکرد * زمین از چرخ و مغف قرض میکرد
 چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بر دوش هوا بود
 اگر سیماب باریندی چو باران * بماندی بر سنان نیزه داران
 و شجاع نیز بترتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در
 شجاعت بر برادر کلان تفوق می جست با سید عالم باره و جمعی
 از امیران کارزار دیدند نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولی قمرلی را
 با چندی معتمدان مبارز پیشه بهراولی او تعین نمود و زین الدین
 پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جان داده حسین خورشیدی را
 با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با
 سید حاجی و چندی دیگر جو نغار مقرر نمود و شیخ ظریف را
 با فوج رزم آزما طوخ ساخته اسفندیار معسوری را یلتمش قرار
 داده اهتمام توپخانه بابو المعالی میر آتش سپرد و میر علوان
 دیوان خود را بچندارلی و محمد قای ازبک را با جوتی یقراوی
 گماشته و خود با آنه وزدی خان بن نذر چند بخان و عبد الرحمن

غالبگیر بادشاہ (۵۰) سنہ ۱۰۶۹ھ

خان و دیگر جمعی عبارت پیشکن در قول جاگرفت - و بادشاہ
 فریدون شکوہ بغداد انقضای دو ساعت نجومی ہفدہم ربیع الثانی
 ہفکامیگہ سوار می شد روشن ضمیر کہ از روشن ضمیران صاحب
 کمال و مستحقان آن زمانہ گفتہ می شد و در نظم و نثر داری
 و اشعار ہندی مشق اربحای رسیدہ بود کہ امیر خسرو ثانی
 گفتہ تاریخ فتح گفتہ وقت سواری گفراند • بیت •
 ای جز تو سوزہ تبارک بادا • پیوستہ ترا تاج بہ عمارک بادا
 بہستم زہی شگون نصحت تاریخ • دل گفتہ (شود فتح مبارک بادا)
 پسند طبع مبارک افتاد پنج ہزار روپیہ مرحمت فرمودہ بہم ہفتانی
 فتح و نصرت بر فیل کوہ منظر ظفر پیکر سوار شدہ مانند کوہ تمکین
 بآہستگی تام و آراستگی فوج کہ در انتظام فوج ہندی خلل
 نپذیرد دو سہ کرہ فاصلہ راہ در دو پھر بتانی طی کردہ سہ پھری
 بفاصلہ نیم کرہ مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر ہیبت و شجاعت
 تیغ عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازان طرف آثار حرکت مقابلہ
 بظہور نیامد و از کم جرأتی اقدام بر پیش قدمی نمود آن روز
 بہ پیغام شعلہ افروزی گولہ توپ و جان روز بآہر رسید و کار بر حملہ
 فبرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانہ زین و حوضہ
 فیل و بیابانی از پشم اسپان فرود آمدہ بامید صبح ظفر چنان کمر
 بستہ در شمردن ستارہ بمر بردند و بہ خبر داری تمام گوش بر آواز
 بودند کہ شب حاملہ فردا چہ زاید - چون مکان توپخانہ شجاع پارہ
 مشرف بر مقابل توپخانہ بادشاہ مدرسوز واقع شدہ بود معظم
 خانی کہ از غن ہمار باید دستور دای با تدبیر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جانبی چیده بودند در
 سواد لیل تبدیل مکن داده طرف دیگر جانب مقابل فرج خصم
 نصب نموده در اهتمام و پاس داری لشکر آرام بر خون حرام ساخته
 بتسلی دلوزان مبارز پیشه می کوشید و پادشاه گرهون اساس تا
 سه شب پاس عبادت زیر خیمه مختصر مشغول به نیاز تمام از
 درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذرانند
 در عمل پاس چهارم ناگاه یکبارگی غلغلۀ عظیم هوش ربا از لشکر
 بپرخ برین رسید و غریب آشوب برپا گردید. تفصیل این اجمال
 آنکه راجه حسرت که بتفاق همراه بود و از روز اول جامۀ بدنامی
 فرار برقد آن نابکار دوخته بودند و بدسرشتی آن تبه کار شعار
 بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباها و اراده فاسد اول شب
 زبانی محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مبنی بر اراده خویش
 که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم
 نمود و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب من
 خواهند پرداخت درانوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر
 ظفر پیکر تاخت آزد و قریب چهار پنجم گهروی شب مانده آن تیره
 روزگار بتفاق دیگر راجه پرتان صاحب قوچ مثل رام سنگه راتهور و
 مهساس (مهیس داس) بداساس بالشکر زیاده از اندازه قیاس که
 باخود بدین قصد به شهرت اراده جانفشانی فراهم آورده بود از جانب
 خویش حرکت نموده غارت کنان راه اقبال پیش گرفت و دست
 تعدی بتاراج نمودن بهیرو کارخانه امرا و پادشاهی و پادشاه زاده
 آنچه سوزا او بود دراز کرده هرکه قدم سمانعی پیش میکند

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت می چشید. خصوصاً بر لشکر
 و پیروز و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان. غریب فتور روزی
 و هیچ خیمه نخورد و کلان از آنست دست برد و تاراج آن بدکیشان
 خاتم غماند و تمام خزانه و توشک خانه سرکار پادشاه زاده که بر روز
 بند نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسپاری از مال و
 ناموس سپاه پامال حادثه راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست
 تطاول راجپوتیه و اوباشان و قاراجیان واقع طلب تا بخزانه و کار
 خانجات و دراب پادشاهی رسید تا اطراف دولت خانه خیمه
 نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی
 بسبب هنگامه رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هر یکی بغلط قیاس
 دور از اندازه عقل می نمود و در تمام لشکر تفرقه تام رو داد و
 بسیاری حوصله باخته برفاقت آن جماعه از لشکر برآمدن سرمایه نجات
 ازان بلیه ناگهانی دانستند و جمعی رو بدشت و صحرا گذاشته
 و برخی خود را بر لشکر خصم رسانده در آنجا بقاراج رفتند و اکثر
 امیران بنام و نشان که در رکاب حاضر بودند برای خبر گرفتن خیمه
 و مال و عیال باضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم در ثبات
 قدم قدریان اخلص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل و حوصله
 باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلاً تفراتی
 در بنای استقلال آن شاه گروین و قار راه نیافت - بعد از آن که بعضی
 توفیق که آن کافر بدسیرت نحل صفت از خانه شرف به بیعت
 محفوظ و مال خود رجعت نموده عمداً سنواری خیل را بسنواری
 بیعت از آن تبدیل دادند تا بر ظاهر بیعت دستها پنهانته بیعت

قدم پادشاه با تفرقه اراده تبدیل ممکن ظاهر گردد و بتأکید اکید سزایان تیز گام و قد عنان چنان شدید تعین فرمودند که سره از آن فیصل و اسب سوار را نگذارند که از جای خود حرکت نمایند و هرکس از جا بیجا یا بند عنان کشان بخصمت بحضور بیارند و با آن همه آشوب و بوهم خوردن لشکر سرشته تدبیر رزم و کار فرمائی از دست ندانند و تغییر در دل و حوصله آن خسرو کوه وقار ظاهر نگردید بلکه بشگفتگی و بشاشی طبع که مطلقاً آثار بیدماغی و تند گوئی که نشان دل باختن کم طرفان است بخود راه ندادند می فرمودند که الحمد لله بدین وسیله تفریق منافق و موافق هر روزی کار و محک عیار آمد و این معنی را از عطیة الهی و اثر نفع و فیروزی خود میدانیم و اکثر منافقان کونه اندیش که بدانندیش مال کار خود گشته این معنی را دلیل و برهان عظیم و غلبه کنیم تصور نموده خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزای اعمال و خیال خام خویش خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بجا نماند تاراج و فرار که بیشتری رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچه مشرق بر آورد و غبار فماد شب هندی نژاد بروشنی صبح مبدل گردید بعرض رسید که آن کافر تیره روزگار دشت پیمایی طرف مستقر الخانیست اکبر آباد گشت و بندهای عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر آمدند پادشاه خودشید ضعیر سپهر اقتدار بر فیصل گردون شکوه بتمکین و وقار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهره مبارکت ظاهر نگردد بدستور مقرری بجزم کلزار و آهنگ چنگ و پیکار کار فرما

هالیکبر پادشاه (۵۴) سنه ۱۰۴۹

گشته اسلام خان را بجای آن کافر بد فوجام سر فوج بر نغار مقرر نمودند و از سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغییر و تبدیلی که ضرور داند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغیر داده از پیوستن لشکر تازه محظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هراول مقرر کرده بلند اختر را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج گهری روز بر آمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهای اژدها بیکر صد صدا و صدای کوس و کرنای رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در قل و جان دل باختگان هر دو فوج افتاد و برای پردلان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هر دم و هر قدم می افزود و هر ساعت هنگام بازار برق افروزی و دشمن سوزی گرمی زیاده می پذیرفت و از گذشتن مهره تفنگ از مهره پشت مخالفان غلغلۀ اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان می رسید

• بیت •

ز غریدن کوس خالی دماغ • زمین لرزه افتاد در کوه و راف

شد از برق کین گوم بازار جنگ • ز غریدن اژدهای تفنگ

دماغ ز خوابیدن ماشها • همی رفت دشمن بخواب فنا

درین حالت از توپخانه ظفر قرین گولۀ توپی بر فیل سوار پی سلطان زمین العابدین رسید اگر چه براكب و مرکوب غرر رسید اما یک پای فیلبان و یک پای خواسی که عقب حوضه نشسته بود پرید این معنی باعث زهره باختن بسیاری از فوج خصم گردید

مکه ۹۹۹ (۵۵) عالمگیر بادشاه
 بعد از آن که کارهای گرمی باریدن آتش و زمین توپ گذشت و کار
 بآمد و شد تیر و همت پردازان نارک اندازان با خطای خط و روم
 منجر گردید از هر دو طرف چندین هزار تیر مینه گذار از خانه کمان
 و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکر به پرواز در آمد و از بارش
 تیر بجای آبجوی خون از هر بن سوی مبارزان روان گشت و از تره و
 جوشن بلان و تن و بدن پرلان نخلستان تیر نمودار گردید • بیت •
 ز بس تیر باران که آمد بجوش • فگند ابر بارانی خود ز دوش
 بجنبش در آمد دو دریای خون • شد از موج خونش زمین لاله گون
 درین هنگامه داروگیر سید عالم باره با سه فیل همت جنگی بر
 جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمه فیلان کوه منظر و حمله
 سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر
 دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در
 لشکر فیروزی اثر رو داد و از اثر غلبه فوج خصم و هزیمت یافتن
 مردم میسره تفرقه تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائی
 کشید که زیاده از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب
 پادشاه نماند و لشکر مخالف از مشاهده این حال بغال مبارکباد
 دل همدیگر را شک نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته
 بر قلب همایون بکمال گستاخی و بی باکی تاختند و خلد مکانی
 بمدد تایید یزدانی چون شیر ژبان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از
 دست نداده بتسلی و تشویع سپاه دل باختند پرداخته بدست مبارک
 تیر بر لشکر مخالفان می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان
 از میسره و بهادر خان از یلتمش و حسن قلی خان از دست چپ

معلوم از رسانده در جنگی بدستور همدستان جان سپار و تپور پیشگان
 نهبان بخارها معذور چنگ که با آنها مازده بودند و ستانده سر راه خروج
 مستقیم گرفتند و پادشاه عهد و مال نیز از مشاهده آن حال رنج فیل
 کوه تمغان سواری خود بر سر خصمان هدیه آل گردانده باتفاق آن نهبگان
 در پای غیرت و شیر صفقان همیشه شجاعت آهنک جنگ و دشمن
 کشتی نمودند درین داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را
 غیرت دامن گیر گشته عنان کشان بدای فیل سواری پادشاه رساند
 و عجب زد و خورد و ثبات قدم با عدم لشکر بظهور آمد • بیت •
 دلیران از کین درهم آمیختند • بهم رستخیزی برانگیختند

و ازین جرأت و جلالت تزلزل تمام در فوج شجاع افتاد و بدستری
 کشته و زخمی گردیدند اگرچه پیش قدمی سادات باره به حال نمائند
 اما هر سه فیل مست جنگی که هر یکی کوه مثال بالای سیاه بوه
 زنجیرهای درمنی و سه منی در خرطوم گرفته هر بار و هر طرف که حمله
 می آوردند از مشاهده آن چشم گردون سیاه و سفید می گردید هر
 قدمی که پیش می گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در
 آورده بخاک هلاک می انداختند تا آنکه یک فیل مقابل فیل
 سواری خاصه رسید شاه گردون وقار اصلا از جا در نیامد و سواهی حرکت
 فیض تغیر و تبدیل و احوال و چهره حال آن خصم و ذوالاقبال بهم نرسید
 در پای فیل سواری زنجیر انداخته پیکی از قرولان بی خطا
 اشاره نمودند که به تفنگ جان ستان کار فیلبان بسازد جلال خان
 و قولول در دست انداز و دور انداز مرد رباکار آن فیلبان خیره سر را که
 در حرکت گچک او آن فیل دیو سیرت چمکن آرز بود ساختند از بالای

هند ۱۰۸۹ (۱۴۲۰) کتابخانه ملی
 آن بیانی بود که در روز انداختند و یکی از نوابانهای سرکره پادشاه و
 همپایان بر سر خوار شدند. قیل کرد. تمثال را باختیار خود آورد و آن
 دو قیل دیگر از مشاهده آن حال از قیل همپایان گذشته بجانب
 دست راست جنود مسعود حمله آور گریه کردند درین حال بلند اختر
 با چند سردار جزار مثل شوخ ولی و شیخ ظریف و حسن خورشیدی که
 از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار نور آورد و تزلزل تمام در فوج
 رو داد و قیل سوای اسلام خان از خدمت بان زخم خورد و بسیاری
 از آن فوج رو بفرار گذاشتند - سیف خان و اکرام خان که هر دو بر نغار
 بودند ثبات قدم ورزیده مردانه در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین
 ضمن اگرچه بعضی از همراگان نا آزموده کار صلاح دادند که پادشاه
 گردون وقار خود را بکومک فوج برنغار برساند اما از آنکه برابر پادشاه
 نیز فوج سنگین گرم دار و گیر بود و از قلبه خصم اکثر دل باختند در فکر
 فرار بودند آن خسرو تپتی از ملاحظه آنکه میباید اگر رخ قیل سواری
 خاصه بقصد مات مخالفان گردانده اسب خواری بر آنها براند
 احتمال داشت که پیاده زیاده از حساب توپخانه شورش بر خصم
 بشهرت فرار شوخی نمایند درین صورت که بعضی بر نغار هم برهم
 خورده منصوبه فلک لعبت باز چه نقش بر روی کار آورد نهاد
 تا برداشتن خصم رو بر استقامت ورزیده باسلام خان و دیگر سرداران پیغام
 ثبات قدم ورزیدن و مردانه بدفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن
 خود بمدد فرمودند درین حال خبر رسید که بیخقان (بختیار) بیگ
 روزبهانی که کار فرمای توپخانه بود از زخم پدایی نزلشکن شجاع و دماغ
 حیات نمود و جان بیگ پسرش زخم کابی برداشته از اسب افتاد

عالمگیر بادشاه (۱۳۰۰) سنه ۱۰۹۹

مباد مغرور از منزل کوه کوی فرسودند و راجه چیسنگه کوه چیسنگه
 وطن گرفته رفته بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید و
 صلح مباد کنار گذگ مقام نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام
 خان و کنور لای سنگه و دارد خان و فدای خان را باجمعی از روشناسان
 کار طلب و توفیقه عظیم بهمراهی پادشاه زاده مقرر و مرخص نموده
 هر یکی را بعضای خلعت و اسب و فیل و نقاره و نقد و مرصع
 آلات و شمشیر و جواهر و اضافه نمایان سربلندی دادند *

الحال بذکر شده از احوال پر مال دارا شکوه برگشته اختر بزبان قلم
 میدهد چون حقیقت برگشتگی طالع و ناموافقیت ایام دارا شکوه بعرض
 رسید مشتمل برین که بحال تباه که زیاده از سه هزار سوار با او نمانده
 بپیکر رسیدن از عدم میسوا آمدن باز بردار و ترک رفقت همراهان بعضی
 از خدمت محل را مع قدری از خزانه و طلا و نقاره آلات و اسباب سنگین
 بار زیاد را بافرید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در
 قلعه بهکر گذاشته بیشتر روانه گردید از ترا کم اشجار خار دار و پیش
 آمدن راههای دشوار گذار و افتادن بار بردار در زمین شوره زار کنار
 دریای گهنه و بباد دادن سامان همراہ که از خدمات تعاقب فرج
 پادشاهی بسرداری شیخ میر وغیره بهادران هیچ جا استقامت نتوانست
 ورزید و مردم بسیار از بی آبی و صحریت راه و انواع مرض تلف
 و بالوجد می شدند و شیخ میر پانزده کوب میرفت عرصه بدرتبه
 بولان داشت پیمانی بدانجام تنگ گردید که زیاده از هزار سوار با او
 نماندیده که بمرحله سوسقان رسید راه احمد آباد اختیار نمود و
 مردم فرج همراہ شیخ میر نیز بیماری از کمی آب و امتداد کشیدن

سنه ۱۱۹۳ هـ (۱۷۷۹ م) (۱۱۹۳)
 شهر ایلداز و قلعہ شجاع آباد و بار خراب و بیابان و ایلداز و متفرق شدند و سپاه اکثر بیابان گشته بود عرض خرمی
 سر اجمت نمودن شیخ میر رحمت شکن خان صادر شد و پادشاه
 انجم سپاه عراق جناب اولی متوجه بمشقر الحاضرت گشته در منزل
 دریم عرضه داشت پادشاه زاده محمد سلطان مشتمل بر مرزده فتح ثانی
 و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل
 آن منی نگار که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه دار
 اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ
 رفتی شجاع اختیار نموده بود خود را بقلمه تعلقه خود رسانده
 باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول
 اطاعت نه نموده بعد بمیان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع
 ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده
 از مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عرض
 مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع
 کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد
 که خان دوران را در قلعه اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت
 نموده روانه حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر
 که فکر کرده آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از
 سرنو دست و پا باخته مرحله پیدلی وادی حیرانی گردید - محمد
 امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با سید اله خان برای
 تنبیه و گوشمال راجه جسونت به خصل مرخص فرمودند و رای
 سنگه راتهور را که برادر زاده راجه جسونت می شد و با عمربی

بدستگال خرد نواح ارضی داشت بخطاب راجه و اضافه هزاری و
 عطای ملک در پیه و خلعت و اسپ و نیل و شمشیر مرصع و نقاره
 یلغار آرازه ساخته شریک هم استیصال آن نکوهیده فصل نموده
 امیدوار بخشیدن وطن جرد پر نمودند و بنام امیرخان حارش از الخلفه
 حکم رفتند که بعد رسیدن شیخ میر از تعاقب دارا شکوه رسید
 میراد بخش را از قلعه سلیم گتاه بر آورده همراه او روانه قلعه گواندیار
 نماید . هیچدم شهر مذکور نزدیک مستقر الخلفه اکبر آباء رسیده
 متصل باغ نور مضرب خیم فرمودند - فاضل خان خانصانان ملک
 رویده نقد و جنس اموال دارا شکوه از نظر اشرف گذراند و امیرالامرا
 و همه امرای متعینه قلعه اکبر آباد سعادت اندرز ملازمت گشتند -
 از زبانی بعضی اخلاص کیشان بوضوح پیوست که بعد رسیدن
 جسونت تبه کار بطریق یلغار نزدیک مستقر الخلفه جمعی از
 منافق پیشگان گمان بردند که راجه بمحاصره قلعه پرداخته برای برآوردن
 اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معنی سواس زیاد
 در دل بسیاری از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخلاص
 فکر آن حکم فرموده وقت کوچ اشاره نمودند که بعضی از آنها را
 همراه امیرالامرا در رکاب تعیین نمایند - ریاست و سپهر از گذار
 مستقر الخلفه کوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید که چون
 دارا شکوه بولایت کجبه متصل مرحد صوبه احمد آباد رسید قریب
 سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمون فرج
 پادشاهی از تعاقب او پاهستگی طی مجامعت نموده بچند قلعه
 نوچداران و زمینداران سر راه و گرد آوری سپاه می پردازد و زمیندار

سنه ۱۰۶۹ هـ (۱۶۳۰ ق) ساله گبر پادشاه
 کچھہ را بر عایت نقد و جواهر مطیع خود برآخته و دختر اورا برای
 بیہر شکوہ پسر خود نامزد نمود و زمانیدار بعد تقدیم شہادت بدو
 دادہ از حد خود گذرانندہ روانہ نمود آبانہ نمود و بعد نزدیک رسیدن
 آمدند آبان شہنواز خان مرید دار احمد آبانہ کہ یک عیبہ او
 در عیالہ عاقب پادشاه و دختر فریم در خانہ مستند مراد بخش بود
 برآورد و خدمت بخان دیوان و دیگر کورگان برآمدہ استقبال نمود بعد
 ملاقات شرط امانت مراد انجام ضروری بجا آوردہ قریب ۱۰ کلو
 وزیہ طلا و نقرہ آلات و دیگر جنس مستند مراد بخش کہ در خدمت
 آبان بود پیشکش نمود و دارا شکوہ بفکر فراہم آوردن زر و شہاد
 برداختہ مردم را بمطایب خدمت و اضافہ و خطاب و جواهر خورسند
 ساختہ جذب قلوب می نماید - و حکام و عمال در بندر سورت و کنایات
 و بہروج و برگزانت سیر حاصل تعیین نمودہ بضبط خود در آوردہ
 و در فرصت توقف یک ماہ و ہفت روز بیست ہزار سوار فراہم
 آمدہ - و بحکم بیجا پور و حیدر آباد نیز رسل و پیغام برلی طلب
 نقد و جمعیت بمیان آوردہ و برای رفتن طرف دکن و پلوستن
 ہراجہ جہونیت نگرہای مختلف می نماید - و در همان گرمی
 اخبار فرار راجہ جہونیت از زمانت لشکر فیروزی اثر کہ شہرت غیر
 وقوعی و خبر کاذبہ غلبہ خصم علاوہ آن گردیدہ بود نوشتہ راجہ
 جہونیت مشتمل بر اشارہ طلب دارا شکوہ رسید و غرہ جمادی الاخری
 با سپاہ آراستہ و توپخانہ بسیار کہ از بندر سورت ہی چہل توپ
 طلب داشتہ بود برآمد و بعد برآمدن در ہنر منزل نوشتہ ابلہ فریب
 راجہ جہونیت بود رسیدن اسبابہ و افسوس رسیدن خود کہی رسیدن این

(۶۰)

مجلسی با صفت تقویّت حایه عزم آن برگشته اختراع می گردید بعد
 اختراع اخبار منکوره دای عالم آرای تقضای آن نمود که زایست
 ظفر آید طرف اجمیر افراشته برانجه جسونت که شفیع جرائم او
 هزارا راجه جیمنگه گشته بود استمالت نامت عفر تقصیرات او و
 بهال فرمودن منصب و خطاب مهراجگی باستصواب راجه جیمنگه
 مرحمت نمایند و فرمودند که از جانب خود مکتوب درین ماده
 باو نوشته مصحوب قاصدان سریع السیر روانه سازد *

الجال عدان کمیت نیز خرام خامه از تحریر احوال دارا شکوه
 سوخته اختربه تعطیر دیگر واقعات حضور معطوف می سازد
 پادشاه زاده محمد اکبر با دیگر پرورگیان حرم که در دروات آباد بودند
 اولخر جمادی الاخری از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گشتند -
 چون چنیت بندیله از کم طالعی در سفر پنجاب بیحکم از رکاب جدا
 گشته بوطن آمده طریقه راه زنی اختیار نموده بود سببکرن بندیله
 را که هم چشم و هم جدی آن تبه کار گفته می شد بعنایت امانه
 و خلعت و اسپ و شمشیر مفتخر ساخته فرج دیگر با او داده
 برای تنبیه آن تیره روزگار مرخص فرمودند - سید قاسم شجاعی و
 بهادر خان که بموجب حکم از نزد پادشاه زاده روانه شده بودند
 شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسید که تربیت خان صوبه دار
 اجمیر از خبر نزدیک رسیدن دارا شکوه بمسرحه جود پور حوصله
 باخته خود را بحضور رسانده - محمد امین خان را که برای تنبیه
 راجه جسونت مرخص فرموده بودند بتقضای مصلحت موقوف
 فرموده طلب حضور نمودند سید قاسم را بعطای منصب سه هزار

سرکشته وادی حیرانی گردید. و بیست گزوهی بجزابور و سینه
 پیچیده مقام نموده و چون نام هندوی منقده سرکار خود را که با راجه
 وابسته التیام نیز داشت نزد او برسانت فرستاده تکلیف ابغای
 رعایه بدی حاجت نام بجان آورد. او در جواب از روی قدر گفت که
 من بر قول خود را تسلیم اما فی الحال آمدن من مناسبت
 نیست. دارا شکوه با جمهر رفته استقامت و زبده بر اجهوتان
 دیگر پیغام نموده نزد قبول طلب نماید بعهده که دوسه راجهوت نامی
 دیگر نزد او بجمع آیند من نیز خود را خواهم رساند. بدین جواب
 پادشاه قدر آمیز و چندان را مرخص ساخت. کارشکوه عقل و هوش
 پخته طوفا و کرها با جمهر آمده باز دیگر و چون را نزد آن قدر بنکار
 فرستاد. و چون باز پیش راجه آمده به هزاران توطئه کلام ذکر پند
 نمود هر چند انسانه و انصافی بر او خواند فائده نه بخشید و تحقیق
 شد که همه جواب او قدر و دنیاه است. و خبر رسیدن فرمان غفوجرائم
 او از نزد پادشاه خطا بخش جرم پذیر و سرایا تدبیر تیز در زبانها انتشار
 یافت. از آنکه صاحب فرض مجنون گفته اند و احتیاج همیوان
 زانویه مزاج می سازد با وجود علم سطحی اتماس او سپهر شکوه را
 نزد آن سمیت عهد قدر فرستاد و سپهر شکوه چندانکه بلاه و الحاح
 و کبروی کوشیده و بکنده و دیدها بنکر آورد آن کافر قاهر ناگنیده
 انگشته بنفستور و پیچید کامیوس سرخس ساختند. و سپهر شکوه
 پادشاه پز آجا و بگر کباب که همه از انقلاب فلک هیچ رفتار می
 پادشاهت کرد پدر آمد. و بیست و
 بی ایجاب ز منته عجب مدایک پرخ ازین سنانه واقعهی همزاد اردیبهشت

طبعاً ۱۳۱۹ (۹۷) عبدالکبیر پادشاه
 در آن وقت که بالکل قطع امید بود از جبروت نموده نمی دانست
 که چاره کار و مسازد درین حالتی خبر نزد پادشاه رسیدن مسجد لوزنگ
 زین بهادر پادشاه غازی انتشار یافت چنانچه قرار یوکار از داده
 بقافای وقت صرفه در جنگ همه ندانسته بمنصبه در آمدن
 بکوهستان نواح احمدیر بخیال مورچال بستن در آن جبال پرداخت
 و از جانی خود حرکت نموده در دوه درآمد بعضی راهپا را به
 بستن دیوار خام و سنگ چمن نمودن و چیدن توپها و نشاندن
 تفنگچهایی قدر انداز اوتوار ساختم چنانچه پهن خود را
 به مصطفی خان عرفی سید ابراهیم مهری و سه امیر دیگر یا قریب
 هزار برقداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف
 بصر باهتام شه قواز خان مع پسران و همراهان باجمعی از برقدازان
 چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفرورز میواتی که
 بشواعت و ترده کار طلبی او اعتماد کلی داشت با مصالح توپخانه
 و جمعی دیگر از مبارز پیشگان مهری و زریری خود سپهر شکره را
 با بسیاری از آلات آتشبانی و توپهای نامی صف را قائم ساخت
 و خود در میان جا گرفته همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نمود
 که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاولی نموده نگذارند که
 همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح ترده و تقسیم
 مورچال پادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع بولان
 که از آنجا احمدیر مه کوه مسافت داشت و از مکن مورچال خصم
 فهم کرده و گوله رس بود مضروب خیمان نصرته انجام بفرمود حکم
 مورچال بستن بتعیین مکان نمودند و فیه شکی خان بود آتش

بنامور گردید که توپخانه آتش بار را پیش برده بجایجا مقابل
 مورچال خصم پیچند و عقب توپخانه شیخ میرو دلیرخان شیر
 قهر را مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگجو
 و دلوران شعبه خونگنهای قابل مورچال بستن بدست آورده
 داشتند و بار و بزن گولگ توپ کشادند و هر یکی بردیگری در توده
 کار فرمائی سیاحت و ززیده همدیگر را فرصت پیش قدمی نمی
 دادند خصوص پهل خان و شیخ میرو دلیرخان و سید نصیرالدین
 عثمان دکنی و دیگر دلوران جان سپار کمر جانفشانی قائم بسته تا
 سه روز توده بهادرانه نموده خور و خواب بر خود نمودند و
 امیرالامرا سعی تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهای کوه ربا
 بزرگه در فل محصوران می انداخت لیکن چون مورچال خصم
 در جوف کوه قلب در کمال استحکام بود توده بهادران پیش رفت
 نمی گردید بلکه مردم لشکر داراشکوه اکثر از مورچال برآمده سپرها
 پیش رو گرفته بر مورچال پادشاهی ریخته آدم و چارپا ضائع و
 زخمی نموده باز خود را به پناه جبال می رساندند و گولگ توپ آن
 طرف که می آمد بی آنکه از صدمه ضرب آن جاننداری تلف و
 زخمی گردد بر خاک نمی افتاد و گولگ مورچال پادشاه سواهی
 ایستاده سنگ و دیوار مورچال بخورد فائده بر روی کار نمی آمد
 شنب چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهای اخلاص نشان را طلبیده
 از روی تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب بپوش
 نمودند روز دیگر راجه را جروب زمیندار جمون که همراهان او در
 کوه نورینی و شیر نبردی ضرب المثل بودند پیادهای خود را از

عقب پاریس کوهی که به پهای شهرت داشت و از آن طرف که کوه نشینان گمان یورش داشتند و از زمین گولۀ توپ و تفنگ و انداختن سنگ که متصل هم می باریدند فرصت نمی دادند روانه ساخت و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت بر کمر بسته افغان و خیزان با اسلحه جان ستان برق کردار مقابل مورچال آتشبار یورش نموده هر که در راه اجل او می رسید زینۀ زوریا ساخته نشان راجه راجروپ بالای کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که از عقب جان بازان مستعد گشته چشم بر راه آواز بالا برآمدن آنها بود با وجود فرود آمدن قریب هزار نفر جنگی مخالفان در مقابل بهادران راجه راجروپ آن جلالت کیش قدم پیش گذاشته در مقابل باریدن گولۀ تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیر خان که میان افغانان در بهادری و بکه تازی شهرت داشت از مشاهده جرأت راجه راجروپ دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده داد تهوری داده خود را بدم گولۀ توپ و سنگ بازان زده از طرف دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و شجاعت روز پیکار بی نظیر روزگار گفته می شد با همراهان خویش قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنگه با راجپوتان پیکار جو ب حرکت در آمده توده بهادرانه بر روی کار آورد و امیرالاصرا با بسیاری از مردم توپخانه از جانب چپ و اسد خان و هوشدار خان از طرف جونغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در صف معرکه آرا گشته اگر چه دزدان یورش کردند جانفشانی از همه

پادشاه (۷۰) سنه ۱۰۹۹

بندهای جان نثار بر روی کار مدد اما در ابتدا پیش قدمی از مردم
 راجه راجوب و آخر کار آثار فتح و وزیران نسیم ظفر از جان نثار
 نمودن شهبه میر و جلالت دلیر خان افغان بود که در مقابل آنها
 از مورچال شهنواز خان و نیروز میواتی بلا فاصله تگرگ گونگ بلا و
 ژاله تفنگ اجل می باید و جمع کثیر از مردم هردو امپور بکار
 آمدند و از غریب توپ که امدای کوه همدم گشته بود و سرافان
 بان و توپخانه هردو طرف آنقدر دود و امدای و جلافت افزا دران
 کوه و صحرا پیچیده بود که خوبش و بیگانه را هم از هم فرق نمودن
 دشوار می نمود

برانگیخت رزمی چو بارنده میخ • تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
 بر آمد ز قلب دو لشکر خروش • رسید آسمان را قیامت بگوش
 از هر طرف چندان سرو تن پا مال سم سمندان کوه نورد گردید
 که نشان از سرو صورت آنها پیدا نگردید - دلیر خان چون شیر ژبان
 مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیری که بدست راست او رسید
 از تردد باز ماند - و دارا شکوه بر بلندی کوه ایستاده مردم خود را
 با وجود مشاهده آثار هزیمت ترغیب جنگ بمروزش نام و تفنگ
 می نمود هر چند که از کوه نشینان رزم جو بوسیله پناه مورچال و بعد
 بر آمدن از عقب احاطه دیوار دلیریهای بهادرانه بظهور آمد
 فائده بر روی کار نیامد و شهنواز خان که از راه غیرت ذاتی امید
 نجات از آن جنگ جان ستان مجال می دانست و در خدمت
 هر دو ملی نعمت خصوص در جناب پادشاه گردون وقار بدون آنکه
 نقد حیات در باز و از خجالت دائمی نجات یابد و بر او آمدن

روز سه‌شنبه آن ظل الله تنبذ گردید آن بر خود گویا نمی توانست نموده
 سره‌اند و از آن قدر کوشید که بسرخروئی از معرکه دار و گیر بغت
 نصیبی بر بنسبت و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک
 به صروب آفتاب بود و خبر آثار فتح و پیلا بر آغوش نشانها از طرف طرف
 سامعه افروز مخالف و موافق گردیده بود. شیخ میر که از شهامت
 ذاتی و ارادت باطنی در جان نشانی می کوشید و بوسیله قتال
 و جدال با استقبال اجل می شناسنت آن چنان مستانه وار جلالت
 را کار نموده در عالم پاس حق نمک وقت رسیدن گلوله تفنگ که
 بسینه او رسید و خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیان را
 بدین زمره گویا ساخت

• بیت •

جان دادمش بمرده و خجالت همی برم

زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هانم که نسبت قریبه با او داشت و بجای خدمتگار عقب
 تعرضه نشسته بود گفت که من رفتم دست در کمربند من زده مرا
 چنان نگاه دار که تا بلند شدن صدای شادمانه فتح که همین دم
 نسیم فیروزی برین لشکر عدو منال بیخواب خواهد وزید و علامت
 و آثار ظفر پیداست زلفا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته
 مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطاع گشته دلیرانه
 قدم پیش گذارند، سبحان الله انعمان را بدخیا پیش آمدی تویی
 خال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دل بستگی و الفت است
 که با وجودی بزباد دادن نقد بی بهای جان که کارین ضمن سخن
 در ایوان نیز می گذری باید که در چنان حالت سوانی پیدا دانی پان

پادشاه حقیقی در خاطر خطور نکند و بجز کلمه طیبه و اسم محبوبه
 بر حق بر زبان او نگذرد برای مزید اعتبار که شاید در باره فرزندان
 و وابسته‌های او وسیله ترقی باشد رعایت پاس نمک را بدین مرتبه
 منظور می‌دارد - گویند بسبب چنان جان فشانی که بدان آزادت
 و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدر دان خانه زاک پرور را
 نسبت بهمه مردم خواف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که در عهد
 خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خواف که محقر ترین الکهای
 خراسان است پیش آمدند و ترقی نمودند در هیچ عهدی از
 پادشاهان سلف در تواریخ بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه
 مردم خواف نسبت بهمه مردم خراسان در ظاهر درشت و بیرو
 واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و در طریقه
 پاس حق نمک آقا از جمله ثابت قدمان می‌توان محسوب
 نمود - بالجمله داراشکوه از مشاهده برگشتگی طالع خود و استماع
 افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن
 علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمون بالا برآمدن نشانهای
 فتح پادشاه ظفر نصیب مع فرج بهادران جان نثار هوش و تدبیر
 و حرمله خود داری باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی و
 بعضی خدمه حرم اول پاس شب تار بهزازان پاس بهمعنای
 غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار
 اختیار نمود و از مردم عمده سوائی هر دو نام برده فرصت و توفیق
 یافتند نیامد و قدری از جواهر و اشرافی و محل خاص و صمیم
 و چند خواص که با خود توانست گرفت با خویش همراه گرفته

متوجه احمد آباد گردید و در آنجا فیلی و استرانی و شتران پر از بار خزانة و دیگر اسباب انتخایتی مالیت دار و بسیاری از خدمت محل هر چند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدن چنین روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما با خود نتوانست گرفت و با اعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه مرای معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیاده بر قنداز یکسر حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجای خود را برسانند چنانچه بانی احوال آن برگشته وادی حیدرانی بر محل بذکر خواهد در آمد - القصة اکثری از لشکر هزیمت یافته بی مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شناختند و جمعی بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بیداد دادن عرض و ناموس پرداختند و بعضی از رسیدن زخم کاری و بر باد دادن اسباب و سامان که فرار نمودن نگران علاوه آن گردید در آن کوه و دره حیران و سرگردان گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو و کارخانجات داراشکوه مع همراهان بحادثه تاراج رفت - و چون در آن شب تار و دره پر از دود بارت خبر تحقیق دارا شکوه تا در سه ساعت نجومی در هر دو لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هر دو طرف در بعضی مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا در جای خود گرم داروگیر مالدی بر قندازی می نمودند تا آنکه بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از جمله همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر که از رفتن آن برگشته اختروانغی نگشته بودند تا قریب پاس

کتاب حرکتی مذکور می نمودند و همه شریف مطاطب بقلیج
خان که میر بخشی دارا شکوه بود بزرگم قیری که بر شکم او رسیده
روز فوریم در گذشتت - اگرچه بمیادت خان پسر شهنواز خان سه چهار
لخم گولی و تیر رسیده بود اما آخر التیام پذیرفت - و عمکر خان
و حید ابراهیم باجمعی از همراهان دارا شکوه ببدن لخمی و دل پر
خون که سوای رخت بدن همه اسباب مانع حاجت بزاراج رفته بود
بوسبیلک صف شکن خان آمده بزبان عجز بیان شرف اندر زمازمت
گردیدند و مورد عنایات گشتند .

بر منصف پدشگان کارزار دیدند تجربه کار ظاهر آمدی که
چنین چهار جنگ بیچنان نهنگان دروایی غیرت و شیران پدشک
شجاعتی که هر کدام را در روز رزم رحمت وقت توان گفت نمودن و
در وقت انقلاب چنان حادثات که بزبان عامه جاری گشته از جا
در نیامدن و ثبات قدم از دستهای فداان و غنیمت و خصم غالب
آمده را از روی برده اهنن بجز نایبک و فضل الهی و مده طالع
عالمگیر پادشاه غازی عمل بر چه توان نمود - القصه بعد استماع
آوارگی دارا شکوه و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکرو ستایش
پادشاه حقیقی کهرده از واقعه شهنواز خان و شیخ میر انیسوس
زیاده نموده فرمودند که هر دو را در بقعه مبارک روضه حضرت
طوبه معین الدین بامزاز و اکرام تمام برده مدنون سازند - و خود
بعد از زیارت مزار آن زبده العارفین و مبلغ رسانیدن بخدمت آنجا
از آنجا کوچ نموده بر صورتالاب اناساگر حکم سه چهار مقام
فرمودند و راجه جیسنگه را یک لک روپیه و بهادر خان را سی هزار

۱۹۹۹ هـ. ق (۱۷۹۳) هـ. ق
 جهانگیر پادشاه
 در پاره عنایت فرموده باجمعی از مردم کارزار دیدار دیگران برای
 تعاقب داراشکوه مقرر فرموده بعطای خلعت واسب و فیل
 مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت
 تقصیرات زیاده از اندازه قیاس روی بحضور رسیدن نداشت
 بموجب التماس راجه جیسنکه از - زین فرمان عطوفت عنوان مبنی
 بر تحلی و خطابخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن
 منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مع خلعت برای او
 عطا فرمودند - و فرزندان و نوری بیگم اهلین شهنواز خان را نظر
 بر نصبت صوری و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت
 ساختند و بامیر خان بودار شیخ میر خلعت مامی و اضافت
 نمایان عطا فرموده رعایتیهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
 صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط مرکب در آمد - و جمعی را که
 داراشکوه در اجمیر بمظنه هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مفید
 ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را
 باوجود تقصیر فرار تپل از رسیدن داراشکوه از راه خطابخشی و
 جرم پوشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم
 رجب سنه مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین
 الدین تشریف برده متوجه دارالخلافه شدند - درینوقت بعضی رسیدن
 که شجاع از صدقات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع
 قوچ گران بعد نعت و پا زدن حرکت مندوب آوارا جهانگیر لکر
 گردید و معظم خان داخل قلعه هوتگیر شد از حالین این مزده
 حکم نواختن شادبانه فرمودند در منزل فتح پور که شرف نزل

عظیم‌نهر پادشاه (۷۹) - ۱۳۶۹

واقع شد پیدایش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت - و سلخ ماه رجب باکوکه و دبدبه پادشاهی داخل مستقرالخلافت شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار آباد بطریق فال نیک مشتمل بر اینکه قلعه چنار که در قباد از اشکوه بتصرف شجاع در آه بود بتصرف پادشاهی در آمد
ذکر جشن جلوس ثانی مشتمل بر ذکر تعیین سکه و خطبه و لقب پادشاه غازی

چون اصل جشن ثانی آن برگزیده دومان صاحبقران موقوف بر قلع ریشه مخالفان و ارتان ملک نموده بودند درین ایام نصرت انجام که مراد از ایست و چهارم رمضان المبارک سده هزار و شصت و نه باشد و فی الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دوم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته در دیوار چهرهای اطراف دولت خانه بیرون دیوان عام و اندرون غسل خانه از آرایش اقسام فرش و اقمشه طلا بان و کلابتون دوز آرایش دهند و آنقدر زربفت ولایت و احمد آباد و مشجر کار فرنگ و دیگر بلاد بصرف درآمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن فحیدرها اندوختند و راهشگران طنز یا هزاران مشوه و ناز محفل آوا گردیده باصول گونا گون هنگامه پر جوش و خروش رقص و سرود گرم ساختند

صحنی از طنبور شد گرز دار • نگردهن چرا فوج غم خوار دزار
شهری بر انگیزمت تار باب • که گوید از گشت مطرب کباب

تخت مرصع که از ملکت مدید بدین نوید بخت خویش را موعود
 می نمود بر خود بالیده از شرف تدهوس آن خسرو زمان و زمین
 زبان طین بر شرف برجیس و کیوان کشود و منبر از فخر ذکر اسم
 و لقب ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر
 غازی سر فخر بر فلک برین سود - در عهد سابق یکطرف اشرفی و
 روپیه از کلمه طیبه و اسم خلفای راشدین - مزین میگردد فرمودند
 که چون نقش کلمه توحید بر درم و دینار که اکثر جای نامناسب
 می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مذکور را بدین حکم
 مبدل سازند *

سکه زد در جهان چو مهر منیر * شاه اورنگ زیب عالمگیر

و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند *

از سکه اقبال شه مهر نظیر * سیم و درم ستاره شد نقش پذیر

از سکه او غلغله در چرخ فتاد * گردید زر از سکه او عالمگیر

چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان

روز یکشنبه را روز جشن هر هفته مقرر ساختند - اگر بتفصیل انعامات

و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر

انعام چند امامی خاص اختصار می نماید حوامی آنچه در باب

طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر

ببخشش در آمد پنج لک روپیه پادشاه بیگم و چهار لک روپیه

بزیب النساء بیگم و در لک روپیه بزینت النساء بیگم و یکسالک

و شصت هزار روپیه بدوز النساء بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه

بزینة النساء بیگم عطا فرمودند و در لک روپیه به پادشاهزاده محمد اعظم

بهاالمکبر پادشاه (۷۸) سید ۱۰۹۹

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و نیل خامه با پیراق نقره مرحمت
 نموده تسلیم مذهب ده هزاری پنجاه هزار سوار فرمودند و پادشاه زاده
 محمد سلطان که بقماتب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر
 و نیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم
 و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
 فرمودند و پامیر الامرا خلعت خامه با چهارقب زر دوزی و چند مهر
 مرصع باعلائی مروراید و در احب با ساز طلا و زین میناکر عطا نمودند
 و فاضل خان خانسارمان را اضافه هزاری پانصد سوار مرحمت نموده
 بیایه چهار هزاری دو هزار سوار رساندند و رای رایان که از تربیت
 کرده ها و پیش آورده های سعد الله خان بود و نیابت وزارت
 سربراه می نمود بخطاب راجه رگهنا ته سر بلندی یانک و زیاده
 از سی هزار نفر دیگر از روشناسان عمده بعنایات خلعت و
 اضافه مفتخر گردیدند و امتداد ایام جشن بدر و نیم ماه کشید و
 هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی صنعتها بکار میرفت و از
 انواع نالهوس و چراغ اتمام گل پری و چمن و طاق بندی نمایان
 می نمودند و کشتیهای مملو از اقسام آرایش و روشنائی نقاره زنان
 هر روزی دریای زیر قلعه در نظر تماشا شنیدان جلوه گر بودند - سلا
 هاه که از گوشه نشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود
 قاریخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالی
 از انداز تصوف و اشاره ابطال ارادت مرید کامل نیست - بیت

صحن دل من چون گل خورشید شکفت

کامد حق و غبار باطل را رفت

قاری نسخ جلوس شاه حق آگه را

ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعه ملکت شرفی بعرض رحید که اهدام خان عرف محمد قائم
در جنگ شجاع نقد حیات در باخت *

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر پادشاه حساب بلای
مال و ماه دفتر و جلوس خود را از غمرا فروردی که مراد از تجویل
نیز اعظم در برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مصمی
بماه الهی ساخته بودند از آنکه بآنگین مجوس و پادشاهان
آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس در پاس شریعت
گوشیده حساب مال جلوس و جشن بر سال و ماه عربی و قمری
گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال
عربی بر حال شمعی مقدم باشد و جشن نوروز را بالگلی
از میان برداشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهره دارن
و بر تواریخ عبور نموده میدانند که باوجود نوروز مجوسی و ام
ماههای آنها بهمین نامهای فروردی و اردی بهشت تا اسفندار زبان
زدند اما جدا موضوع گشته اند که ام ماههای آنها بقید ابتدایی
مال در تقویم بغرس قدیم موصوم ساخته می نویسنند و شامی نوروز
که غمرا فرودی آنها باشد در کرمان و بندر سورت مجوسها
مینمایند باین نوروز که بنوروز سلطانیه نیز نامیده می شود اصلا
کاز تدارک و حساب دفاتر و مال و ماه ایران و توران بران ماههای
غرس قدیم امما و نوروز سلطانیه که در اکثر بلاد عجم و هندوئی
پادشاهان توران و قبه الامام بلخ و بخارا تا حال مثلند اینند و مدار

فضول اربعه و گرما و زمستان و برشکال هلدنوسدان و فصل خریف
 و ربیع و رسیدن غله و میوه هر فصل و تغذوا جاگیر و نقدی
 منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه
 عربی دریانت آن محال است لیکن پادشاه دیندار نظریر مزید
 رعایت تقوی نخواست که بسبب مشابهت بشادی نوروزمال و ماه
 منجمی ام جشن نوروز سلطانی محتمر باشد - در همین ابتدای
 سال ملا عوض وجیده را که از فضلی مشهور توران بود و پانزده هزار
 روپیه از عهد اعلی حضرت مالبانه داشت منصب هزارمی دوسد
 سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از
 منصبداران و احدی همراه از مقرر کردند و امر نمودند که رواج
 خرابات خازنه و قمار بازی و بت پرستی غلانیه برطرف سازد .
 الحال بذکر باقی احوال پرمال دارا شکوه و مال کار اومی پردانه
 که بعد از هزیمت از جنگ دره کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامه صدق
 بیان جاری گشته خود دارا شکوه با پسر شکوه و زوجه و صبیبه و قدوسی
 جواهر و اشرفی و چند اسامی خدمت محل باخویش گرفته راه احمد
 آباد اختیار نموده باقی خزانده و امباب و سرانجام ضروری باخدمت
 اثبات برده درازده غیل بار و سوار کرده حواله بعضی نوکران
 قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه برای معتمد نموده بود
 که زود از عقب برسند دران هنگامه بعد از چهار پنج گروه که مسافت
 راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خدادان دراز
 نموده باهم شمشک و گریبان شدند و هرچه بدست هر که آمد و آنچه
 توانستند اشتران باپار و اشتران سبک رفتار پراز نقد و جنس گران

بها که مال بسیاری از بالای فیلان فرود آورده بر شقران بار نمودند و عوض آن بعضی عورت را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شقر بر فیلان سوار کرده در صحرا سردادند و باقی اسباب را هر طرفی که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه مرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا هیمنگی و ملاحظه تعاقب افواج پادشاهی دل بالخته همان فیلان سواری عورت را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایه آبروی خود و قاموس آقا دانسته با هزاران هراس در آن شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفاوت بکس شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشته وادی سرگردانی در کمال تشویش و حیرانی که بی سروامان و غارت زده آواره آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند حواری سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت نمود باهم مصلحت معاقت بینی نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه بر آمدن بخانه سید احمد آمده او را در همان خانه مقید ساختند و با منجم بقدر بخت شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوس سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه بلند آوازه ساخته آماده مدانعت و مدانعت آه برگشته وادی شهرت گشتند. بعد که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیشقدمی مینماید دل از تصرف شهر بر گرفته

تاریخ بیهوشی و بیداری (۸۳)

بهرگناه کرمی بدین گروهی - احمد آباد - رفته از آنجا یگانگی کوفتی که
از جمله احرار کسان دره زمان مشهور آن ضلع گفته میشود (التجا
بزرگه پیغام اعانت نمود • بیت •

آنکه شیوان را کند رویه مزاج • احتیاج است احتیاج است احتیاج
و کالجی رفیق او گشته از مرحد کجرات بر آوردن بتملک حد
ملک کچه رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم
بندر صورت و بهروج ساخته بود با قریب پنجاه سوار و دو صد پیاده
بفرستاد از با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن
با احمد آباد شرط فیاضت و خدمتگاری بتقدیم رسانده دختر خود
را بطریق پیشکش نامزد سپهر شکوه بامید بهبود کار خود و او نموده
بود و دارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت از او داشت درین سفر نکبت
انجام املا متوجه احوال پرمال او نگردید بلکه خود را آشفته ساخته
بکمال بیرونی پیش آمده ملاقات نه نمود • بیت •

بوقتی که دولت و را یار بود • زره پیش تبرش نمک می نمود
بوقتی که بطنش نقد دستگیر • لکره خدنگش گذر از نهر بر
آخر دوسه روز بامید استعمال ساختن زمیندار سعی بهبوده بکار
برده ناچار بایده اشکبار و دل پر از شعله نار راه بهر اختیار کرد -
چون بکنار حد سند رسید نبروز میواتی که تا این روز رفیق ایام
بود فرجام از سوی نا سوائفت روزگار از رفاقت آن برگشته
اختیار دل برداشته جدا گشته بطریق فرار راه دارا الخضانت اختیار
نمود بعد که آن برگشته وادی هدایت بولایت جاویان رسید مسافر
بیدار آن دیار بیدار گشته باران دستگیر نمودن از پیش آمدن

منه ۱۳۹ (۱۳۰)

بجایگاه و کوشش از دست آن جماعه اجماع یافت و بواسطه مکرریان
 سرور آورد میرزا شکوهی که سرگروه آن قوم بود با استقبال پر آمده با عزت
 تمام بخانه خود برده بعد تقدیم ضیافت برای نمونی روانه ملختن
 ایران خواست که بمره راه گشته از آنجا بقندهار که دوازده منزل
 مانده بود رساند و درون باب بمبالغه ترفییب بمیان آورد دارا شکوه
 برگشته بخت با زرزی باز زرد بدست آوردن تاج و تخت و بشیال
 بحال منصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده اراده سمت
 تعلقه ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون اجهان
 دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و پیام
 می نمود پیش نهاد خاطر حاجت

چو تیره شون مرد را رزگار • همان از کندکش نیاید بکار
 چون بعد و طن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون پر آمده چون
 اجل ناگهان استقبال نمود

• بیت •

اجل راه سر کرد و افتاد پیش • کشان صید دام غناسوی خویش
 همیرفت شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین از میان
 چون میزبان مهمان کش حق با شفاش بخانه خود برده سرود آورده
 کمر بمهمانداری بست از اتفاقات در همان دو سه روز ناکره بدگم
 بوجه دارا شکوه که دختر و رویز بود و آزار اسهال داعی و دیب
 حیات نمود از واقعه او که با هم صحبت بافراط داشتند و آن مغروره
 فریض معنی از غصه کعبیده مرده بود کوه کوه اندوه بر دل دارا شکوه راه
 یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از آنکه در ایام بدبختی چرخ
 عجل نیز بحال نمی صافد نظر در واقعت اندیشی نمودند تا بهوت پرا

هشتاد گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیگمی و سیاهی
 پادشاه بود و راضی بجد گرفتار شد و خواجه قبول که
 چون وفات او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانه لاهور
 ساخت که در مقبره شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و
 خود با چند خدمتگر و خواجه سرای فاکره ماند و بعد فراغ ماتم
 قرار مصیبت بران داد که با صدک نقد و جنس و بدرقه ملک
 چگون بازاد ایران سمت قندهار مرحله پیمان کرد ملک چگون که
 بحسب ظاهر کمروفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
 و تری احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته
 در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشته تپه سرگردانی بود
 قابوسی وقت یافته برفاقت مهمان برآمده چند گروه مسافت
 طی کرده برادر خود را باجمعی از مردم طراز و رازن آن ضلع در
 خدمت داراشکوه گذاشته خود بعد از آنکه بعضی اسباب ضروری
 سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دومه منزلی میرسم رخصت
 گرفته مراجعت نمود - برادر او با فوجی که همراه داشت غافل بر
 شو داراشکوه و بخت فرصت دست و پا زمین نداده دستگیر ساخته
 با سایر شکوه و دیگر همراهان نزد آن سیزدان وفا پرست نیک
 سرشت آورده در جانی که فرموده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
 خدمتی خود براجعه جیدنگه و بهادر خان کوه که از اجمیر بتعاقب
 داراشکوه منصور بودند نوشته اطلاع داد و بهادر خان فوجدار بهر
 فوج فطنی بمشتمل بر حصی عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیمان
 روانه به اجرت بهادر خان همان ماهت غرضه داشتند بحضور باخط

سنه ۱۲۶۹ (۹۵) علیگبر پادشاه
 ملکا جیون بمصعب شتر سوار تیز رفتار و ارمان داشت که بمده
 که بمرفن وحید بمطالعہ در آورده بمجرمان خاص اطلاع داد و تا
 رسیدن خبر ثانی در اذغای آن کوشیده لب و زبان را باظفار
 شغف و خوشوقتی آشنا نماخته بنواختن شادمانه حکم نمودند
 تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگبر گشتن
 دارا شکوه بوسی ملک جیون و روانه حضور گردیدن بنیل مقصد
 بیفاقتی ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشاره
 عالی شادمانه بنواختن درآمد و ضمیمه جشن جلوس تا عیدضحی
 گردید - ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک
 جیون بدنام کشاد - درین حال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه
 داری دکن مامور ساخته پادشازاده محمد معظم را طلب حضور
 فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان بعطای منصب هزاری
 دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینوقت بعرض رسید که
 سلیمان شکوه در تعلقه زمیندار مری نگر رسیده در پناه او پسر می برد
 براجہ راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار مری نگر به بند و نصایح
 بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را
 از تعلقه خود بر آردن والا پامال منصب سلطانی خواهد گردید *
 از وقایع ملک شرقی بعرض رسید که شجاع و قنق و قنق
 از اکبر نگر به باندہ برارادہ جدا شدن الہ وردی خان یافته او
 رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجہ بهادر خان دارا شکوه
 و سپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدرو پسر را همچنان
 محاصل بر حوضه نیل نشانده از دروازه حیت شهر داخل

دارا خلعت نمایند و همپیشان در نظر خلق جلوه داند از سبک
 هر دو چوک چاندنی و بازار معدالله خان و وزیر قلعه ارک. نصیر
 کزان برده بدھلی کهنه در حضور آباد فرود آورده در عداوت بخواص
 پورہ آنجا مقید سازند - بہادر خان بعد رساندن داراشکوہ فرسگان
 مذکور بحضور آمده شرف اندوز ملازمت و سرور عداوت پی پایان
 گردید روز دوم آن ملک جیون کہ بخطاب سخت پار خان سر امرازی
 یافتہ بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستہای بازار
 از مردم اوباش و هواخواهان داراشکوہ و اصناف حرنہ پیشگان هر
 کوچہ و بازار و تماشاخیان هر قوم کہ بتقلید ہمدیگر هجوم آورده
 بودند بر سر بختیار خان و ہمراہان او دشنام دہان آن قدر خص
 و خاشاک نجاست آلود و سنگ و کلوخ ریختند و زدند کہ چند نفر
 مجروح گشتہ از پا در آمدہ ہلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند
 تا بختیار خان کہ بر سر او سپر در سپر یافتہ ازان انجوه بلا جان برگردیدہ
 بحضور رسیدہ شرف ملازمت دریافت گویکہ آنروز آن قدر مایہ فساد
 و ہنگامہ بر ہم خوردن شهر بر پا گردید نزدیک بود کہ از سرفتنند عظیم
 از مادر دھر زابد و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال باصتباعان
 رسیدہ در دفع آشوب نمی کوشید احدی از ہمراہان ملک جیون
 جان بدر نمیبرد و از بالای بام زنان آنقدر خاکسترو کوزہای پر از بول
 و نجاست بر سر افغانان ریختند کہ از بیت آن بتماشاخیان رسیدہ -
 روز دیگر کہ کوتوال بہ وجب حکم در پی تحقیق بانی آن فساد پرداخت
 ظاہر شد کہ ہیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشتہ مادہ
 فساد و آشوب تمام شهر گردیدہ بود بقتلوی علمای زمان اول

عالمگیر پادشاه (۸۷)

هیدوس و بلذلی و عالیله روز دیگر که آخر دلی الحججه اشهرام باشد
فرمودند که دارا شکوه را متوافق روایت فقها که از دالری شرح
با بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار باسجاد و کفر رسانده
بود مذبح ساخته نمش او را بر حوضه نیل انداخته در باره زنده
و سرده او را از سینه بازار چوکها گذرانده در نظر تماشاگران که
اکثر بر حال و مال کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبره
همایون مدافون ساختند آری

• بیت •

تخت دارا پایدار از دور گبئی داشتی
تا جش اندر سر کندر گش ندیدی در جهان

• بیت •

عیش دنیا اختلام خواب غفلت بیش نبست
در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند که پدیر شکوه را در قلعه گوالداز برده نگاه دارند •

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و افواج دریا موج
هر طرفی مخصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال لشکر کشی
بمیان آمد که بعضی جا کمی باران نبارد علاوه آن گردید غله رو بگرانی
آورد نظر بر ناهیت حال خالق الله و تو رحم بحال رعایای شکسته احوال
حکم معالی را بحداری که بنهر هر گذر و موحد و معبر آبهای گرفتند و
مباح خاطر حاصل آن واصل خزانه میگردد و پانصدی که در هر
ماه و مال بصیغه کرایه زمین و مکانی که همه اصناف گران و گران
جنالک ضروری از قصاب و کلال و مجزی فروش گرفته تا بنزاد
چوهری و صراف که بر هر گیل زمین بازار و سر حقه نشسته و دکن

ساخته خرید و فروخت می نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی
 میدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردد و ابواب
 مشرور و نامشروع دیگر مثل سرشماری و برشماری و برگردی
 و چرائی بنهاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرس و جاتر کفار که در
 مسجد خانهای هلود برگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین
 لکنه آیم خواهیم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر
 معکولات و قمار خانه و خرابات خانه و جرمانه و شکرانه و چهارم
 حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام وصول قرض خواهان
 می شد و غیره قریب هشتاد باب که از همه ابواب زیاد از کورها
 داخل خزانه سرکار میگردد از قلمرو هندوستان معاف نمودند -
 و سواى آن عشر و جنس غله که بیعت و پنج لک روپیه از روی
 دندر دیوانی محصول شرعی آن بعرض رسید برای تخفیف گرانی
 غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در صوبجات
 احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه
 نمودند اما نفس الامر اینست که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت
 پرور حکم معافی ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید
 صادر شد اما سواى محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد
 پای تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موافق حکم
 بعمل آمد پاتی ابواب هرچند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن
 فوجداران و جاگیرداران در دست بندو سبب دست از اخذ آن
 کوتاه نه نمودند اولاً پای سیاست که قرض و راهی آن در دل
 جاگیرداران و فوجداران و زمینداران جاگیر اصلا در عهد پادشاه

تعالیم پادشاه
 عالمگیر و قلمرو ممالک محروسه هندوستان همانند دریم آنکه دامنه‌های
 اکثر ابواب ممنوعه مذکوره از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشی
 دیوانیان خلاف مرضی که بایستی از نسخه دیوانی منها نموده
 وقت تظخواه باریاب طلب در پروانه جاگیر عمل حضور منها نموده
 تظخواه می نمودند بعمل نیامد و جاگیر داران عمده بدین جهت
 که دامنه‌های این ابواب در پروانه تظخواه ما در پنج گشته و طبع زیاده
 طلبی و ظلم عفره آن گزیده راهداری و بسیاری از ابواب مذکوره
 بدستور سابق بلکه مزید بر آن بظلم و تعدی می نمودند اگر از روی
 سوانح و وقایع بعضی برگزینت بعرض می رسید بکمی منصب و تعیین
 گزیداران معاتب می گردیدند و گزیداران مبلغ گرفته چند روز
 اخذ آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیله
 مربی و ساخت و کلا کمی منصب بحال می گردید لهذا بندوبست
 معافی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص زر راهداری که نزد خدا
 ترسان حق آگاه بدترین ممنوع و ماده نصاب و مسافره آزاری است
 و مبلغ کلی محصول آن می شود در اکثر ممالک محروسه قلمرو
 هندوستان از بیویاریان و مسافران بی بضاعت و راه نوردان محتاج
 فوجداران و جاگیر داران زیاده از سابق بظلم و سختی می گرفتند و الحال
 هم می گیرند و زمینداران از مشاهده عدم باثر پرس آن در تعلقه خود
 زیاده از راههای تعلقه حکم پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفتار
 کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنک
 و بنادر خرید می شود تا رسیدن بمکان مقصود بخریچ در می آمد
 و بهر سبب مساجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آب و

سنه ۱۰۹۹

در زمان چندین هزار معاصر و منذرالدین ابرو طلبت بباد فنا میبرد
 طهری برهنگه هفتاد پیشه دگر قبل از صلح و بعد از صلح که از شاه الله
 تعالی فرود کرد پادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر بزبان قلم جاری
 خواهد گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختی و ظلم راهداری
 بجائی رسانده اند که از احاطه بیان بیرون است مگر حق سبحانه
 و تعالی پادشاه عادل ضابط حق پرستی را برین طائفه بدعاقت است
 تسلط بخشد که چندین را به جزای کردار رسانده بانواع سیاست
 مهتد سازد درین صورت شاید این ظلم راهداری مرفوع القلم گردد
 ذکر محاربات که با شجاع روداد و فریفتن
 پادشاه زاده محمد سلطان و صبیح خود دامن باو

بعد از آنکه پادشاه زاده محمد سلطان باثالیقی و صبه ساغری
 معظم خان چنانچه بگزارش آمده سامور گردیده تعاقب کفان که
 درین مابین چندین مقابله و محاربه عظیم روی داد میفرست تا آنکه
 شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سرنو بسر انجام و گرد آوری فوج و
 توپخانه پرداخت اگرچه در همه جنگ سلطانی که بتجربیه تفصیل
 آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هر بار مغلوب گردید
 اما بحسب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعیین امرا بتجویز معظم
 خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گرانی می نمود و برین معنی
 شجاع اطلاع یافته بفرمائل ساختن دل پادشاه زاده طرف خود
 انتقاد و از راه زمانه سازی قدر آمیز اکثر اوقات با ارسال زسل و نامه
 و تحف که دام و کمند فرام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان
 با تجریه کار است خلل در فخریت پادشاه زاده نصبت بطرف پدر

انداخت و دل پادشاه زاده را بدعت آورد رفته رفته رفته تدبیر
 تدویر آمیز را بمرتبه استحکام داد که بقبول از دراج صبیح خود که از
 سابق نامزد بود پیغامهایی ابله فریب دیگر رخنه و لغزش تمام در ثبات
 عقیدت پادشاه زاده راه یافت از آنکه جوانان را از وفات و صحبت
 و نصیحت پیران آرموده کار نفرت می باشد و بصحبت بی کمان
 بدمال که ماده زوال عقل و دولت و آبرواند زیاده رغبت بهم
 میزدانند در آن ایام فدایت انجام بحسب درهم اندازی جمعی از
 تمام پیشگان واقع طلب و غمازان صاحب غرض میدان پادشاه زاده و
 معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردد کار بجائی کشید که پادشاه
 زاده اثر نغمه آفسون مخالف و دمکشی همدمان عرب و عجم قصد
 ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشه نور از
 صواب اواخر ماه رمضان شروع سل سه از جاس مصحوب مصاحبان
 و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
 باتفاق امیر قلی داروغه توپخانه خود و قاسم علی میر تکزک که
 ماده شعله افروزی این فساد بودند و چند خواجه سرا با قدری از
 خزانه که توانست و جواهر و خدمه محل خود را بکشتیهای آب
 گنگ که در میان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
 معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
 باجان بیگ نوکر عمده خود و چند کشتی و کهار بسیار برای
 استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد
 عده که پادشاه زاده با آنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور
 نموده شروع به بردن خزانه و دیگر مر انجام نمودند انقضای این راز

سرحدته گردید و خبر که بمعظم خان رسید ازین سوانح غلغله انگیز که
 خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیرگشت کمال اختلال در جنوه
 پادشاهی راه یافت و اکثر بندهای پادشاهی ثبات دل و پا باخته
 حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن
 نهایت متردد و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم
 پادشاه زاده را مسوای دانستند سر رشته استقلال از دست نداده
 باستقلال و تزک تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تملی سپاه
 و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت
 لکن چون ایام پرسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستن دل
 امواج و چهار طرف فرورگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت
 و سواهی این تدبیر بخاطر نومیید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام خان
 و فدائی خان و آغر خان و راجه اندر سن بتدبیر و دیگر بذدهای
 کار زار دیده تجربه کار پادشاهی که کومک فوج او از سابق و حال
 شده رسیده بودند بتفاوت سی کرههی از اکبر نگر در مکن وسیع مرتفع
 فرود آمده برای رفاه لشکر ایام بر شکل بسر بودند - دارک خان صوبه دار
 بهار که برای کومک مامور گردیده بود بویین خبر اطلاع یافته بقصد
 صلح شدن بلشکر از مکن خود روانه گردید اما بسبب شدت باران
 و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن
 دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج
 شجاع بقوت نوازه مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته
 بزهر معظم خان تاخت می آورد تا وجود ترده نمایان که از
 معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق ورزیدن

سنة ۹۹۰ هـ (۱۳۰۰)

بعضی کوشکیان قریح پادشاهی مغلوب گردید و پایی استقامت
 بمیزاری از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود یا جمعی از قول
 برآمده بدلهی دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید
 و دو سه امیر نامی شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن
 و گردهر راتهور گشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف
 لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت
 باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو
 بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و
 خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان
 را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز با دو سه هزار سوار
 افغان جلالت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان
 از عطای چند تفوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و مدد نقد او را
 معزز ساخت - کوتاهی سخن شجاع با کبرنگر رفته صبیح خود را
 بعقد از دواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر و افر و اسپهای
 عربی و عراقی و فیلهای آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نفوس
 در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان
 چند روز در اکبرنگر هم آغوش دروس عیش و نشاط بوده بعده
 خود را بلشکر برساند و خود از سرنو سر انجام محاربه و مقابله
 معظم خان نموده با راستگی لشکر و ترتیب توپخانه خشکی
 و چند هزار کشتی نواره که مدار جنگ آن سرزمین بر مصالح نواره
 و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشی نمود اگر بتفصیل
 محاربات و ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه معظم خان که بعد

القصای بر شکل و پیوستن دلیران خان از بظهور آمده پرواز سرشته
 کلام باطناب میکشد حامل کلام در فرصت پانزده بیست و روز محاربات
 عظیم بمیان آمد و هر بار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهی
 گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نواره جنگی که بیشتر بروی
 دریا از شیخون زدن کارزارهای صعب رو میداد بمقابله می پرداخت
 و درین مابین بکه تارخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی
 بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیر خان و داود
 خان ترددات نمایان بروی کار آمد خصوص بعد که پادشاه زاده
 محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفرج خصم
 پیوست از طرفین ترددات صف ربا که هر بار از هر طرف غالب
 و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند رو داد و کشتیهای
 جنگی بسیار از ضرب توپ فرج و دستگیر گردیدند - از جمله جنگها
 که مابین هر دو لشکر رو داده نقل بک جنگ که خالی از غرائب
 نیست قابل تحریر دانسته مجملی از تفصیل آن بزبان خامه
 میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بمررداری بلند اختر
 و دیگر سرداران جنگ جو باتو بخانه جهان آشوب که کنار آب بر سر
 معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند رسیده صحت کارزار
 گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعد
 که فوج معظم خان که هر اولی او بطریق قراولی باغر خان تعلق
 داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سیفه میرسید
 و ندانان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر
 از حفظ بسیاری آب و بار بدن آتش گوله توپ و تفنگ از روبرو

تقدم جرات پیش نمی گذاشتند آخر خان اسپ خود بآب زد و از عقب آن دلیرخان فیل سواری خود بآب راند بعد آن پسر دلیر خان که بر اسپ سوار بود با دیگر دلوران بطریق یورش جان بازی را کار فرموده مقابل توپخانه آتشبار دریا در آمدند و بغیرت همچشمی تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم میان چوب بندی که برای نشان پایاب نموده بودند روان شدند و از دور توپ و گلوله تفنگ چنان متصل هم باریدن گرفتند که فرصت چشم و انمودن نمیداد و بهره می رسید سوی آنکه سر بآب فرو می برد نشان از پیدای نمیگردید و درین هنگامه عبور سپاه از صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندی بحال نماند و از بسیاری توده سپاه و چهارپایان و یک زیر پا خالی گردید و پایاب بالکل بر طرف شد لهذا سوار و پیاده بی شمار غرق بحرفنا گشتند در همین حالت پسر دلیر خان از توج دریا مع اسپ بآب فرو رفت که نشان زنده و مرده او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمی شناخت و برادر بحال برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعی را که اسپ شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضی که شناوری میدانستند و از صدمه گوله و بان محفوظ ماندند جان برگزیده از آب گذشتند آخر خان که پیش فیل دلیر خان شمشیر زنان انبوه هجوم سوار و پیاده فوج خصم را از هم میدرید ناگهان فیل مست مقابل آخر خان با اشاره فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار و بروی فیل حمله آورده شمشیر بخراطوم فیل رساند و فیل آخر خان را مع اسپ بخراطوم

گرفته از چاه برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکب بتفاوت
 ده قدم از هم دیگر دور افتادند اگرچه بهره و صدمه ضرب رسید اما
 بود اسپ کسینخت و آغرخان در همان گرمی باز خود را جمع
 ساخته به چستی و چلاکی تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر
 فیل نبرد قصد مقابله فیل نمود اما از آنکه در اسپ طاقت نرود
 نیامد و دانست که باز زویری بالای سیاه آمدن رایگان جان بجان
 دادن است از عشب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضراب شبشیر
 فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جمعه
 بر گردن فیل حوار شد اما از آنکه کجک فیل بدست نیامد و فیل
 در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران
 او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوش او بخاند درین
 حالت دلیر خان که فیل او بفاصله ده بیست قدم عقب آغرخان
 می آمد و از دور تردد رستمانه آن بهادر فیل نبرد مشاهده می نمود
 فیل سواری خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گوین اطواف
 فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل
 را برای سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار
 خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و برای حواری من از
 اسپهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین
 کشاده گفت که فیل هم بشما آرزانی باک و در اسپ عربی و ترکی
 باغرخان تواضع نمود و بیکی از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار
 شود و آغرخان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغن
 بکشد کیش و افغانان قدم پیش بمقابله فوج خصم پیش قدم

گردیدند دست بقبضه‌های گمان در آورده صدای داروگیر بپرخ برین
رساندند

* بیت *

دها ده بر آمد ز هر پهلوئی • چکچاک برخاست از هرسی
تو گفنی هوا تیر باره همی • سراسر جهان تیغ باره همی
و بعد حملهای پیاپی و چپقلشهای بهادرانه که دو سه سردار شجاع
با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج
پادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهای سرخروئی برداشتند فوج
هراول خصم از رویو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده
رو بفرار آورده تا نزه پدر بند نگردید - ملا امید می نام شاعری بود که
شعرهای برجسته آبدار میگفت چون از دلیر خان عبار خاطر
داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این چند بیت
عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان
رسانند •

* بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپ
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت
گرد بادی بود از خاشاک و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

با وجود چنان مغالطه روز موه بعد که دلیر خان برین اشعار اطلاع

یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نمود ملا امید
گریخته بشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخت

عالمگیر پادشاه (۹۸) حده ۱۰۶۶

دست برد مال بعتده بخدمت دلیرخان آمد و دلیرخان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت *

القصة بهمین وتیره صحاریات صعب بر سر نالهایی قلب و بر روی دریای گنگ بچنگ نواره و بمقابله صف در سواد اطراف قائده که از معسورهایی مشهور آن ضلع و مکان مانندی پادشاه زاده محمد سلطان که بعد از کد خدائی مقرر گشته بود بمیان می آمد و مردم ناصی بهیار طرفین گشته و زخمی میگرددند *

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و تردهایی فدویانه معظم خان بخاطر آوردند که از راه احتیاط و مصلحت ملک داری پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند - درین آوان راجه جسونت را بالدهاس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوی از سر نو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر کزان و داک دهان و شکار انگزان طی مصافحت میفرمودند - بیعت و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیرخان از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند - حوضه طلائی بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید بر فیل بسته سوار شده بداروغه زرگرخانه و زرگری که آن را ساخته بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند - در منزلی از منازل کنار آب گنگ یک هفته مقام نموده و وسط ماه ربیع الثانی صبیح میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی باسم نورنسا خانم بعقد پادشاه زاده